

میلان کوندرا

ترجمه: عادل بیابانگرد دیوان

شیره سنجیده می‌شود. وزی روز اول ماه مه پراگ سا
تظاهرات دانشجویی ماه مه ۱۹۶۸ در پاریس پس
گرفته می‌شود. بدین ترتیب (پوسته) برای قهرمان
خود مستحاض گسترده که تمامی او را در پی می‌گیرد
می‌آوردند.^(۱) سرانجام پاروسیل بیستی از آن که به
آرمان‌ها و تشبیهاتش تحقق بخشد می‌برد
در نگاه کوندرا فرمان چوبی نیست مگر تلخی برای
به نام استخوان قهرمان^(۲)، در واقع زمان جوانگانی
است که قهرمان در آن به روشنی توصیف می‌شود برای
زندگی جای دیگر است اثری به یاد ماندنی است که
خواننده از خلال آن به کنش نو نایل می‌آید.

۲

کارهای کوندرا اکترا به فارسی ترجمه شده‌اند و
همه این ترجمه‌ها یک ویژگی مشترک دارند و آن
حذف قسمت‌های از کار نوشته است. این امر در
ترجمه‌ای به اوج خود رسیده و گوی سفت در دیکتور
روند است شاید بتوان گفت نسبی از کتاب حذف
سازموس شده است. بیستی از ۷ بخش به ۵ بیسته کتاب
۲ بخش آن به ۱ حذف و ۲ بخش دیگر نیز با حذف
قسمت‌هایی به چاپ رسیده است.^(۳) که یادآور این است
مولانا است که شیو می‌فم و سر آنکه که دنیا را این
چنین ضروری خدا خود نافریند و این در حالی است که
نویسنده حساسیت ویژه‌ای نسبت به ترجمه‌ای آثار خود
فراورد. مدینه است که از زمان شور و زلز در زمان
برجستگی خاصی پیدا کرده است «با اسلام بویاری»
رمان برای نخستین بار آماده‌ای آن می‌شود که عالی ترین
خواست‌های شعر را عهده‌دار شود. افسد جست‌وجوی
زیبایی بیستی از هر چیز اهمیت هر کلمه‌ای خاص
به^(۴) و از این روست که ترجمه‌ی رمان کاری می‌شود
کارستان و نمی‌توان از سر یک کلمه می‌توجه گفتند چه
رسد به حذف ۲ بخش از کتابه کوندرا نگرانی ترجمه‌ی
کتابخانه‌اش است و می‌گوید «حیرتی که از دیدن
ترجمه‌های تنوعی» به من دست داده است هرگز
فراموش نخواهد شد خوشحالتانه مدعا با مترجمان این
نیز ملاقات کردم و بدین‌توجه با مترجمانی که چندان این
نمودند. خوانند، بورس و بازیگری ترجمه‌ی رمان هالیو
(نوله) رمان‌های جدید و خواه رمان‌های قدیم) از سه یا
چهار زبان خارجی که می‌تواند بخواند دوری کاشش از
زندگی و باقی گشت - نویسنده‌ای که می‌گوید هر
ترجمه‌هایش تقاروت کند هم چون چوپانی که
در پی گله‌ای از گوسفند تا آرام است به دنبال
کلمه‌های بی‌شماری می‌گردد. حسالت این
نویسنده برای خودش همانگیز است و بیستی
دیگران خندآمور^(۵) با این اوصاف گویا رمان
فرانسوی جای دیگر است از این سوراخ شکست حذف
سازموس شیو نمی‌تواند کرد که به فارسی ترجمه و چاپ
نشد است البته این مسئله از سوی موجب تأسفقت
چرا که جای این کتاب در زبان فارسی خالی است و از
سوی موجب خوشحالی که به چنین وضع استعجابی دچار



مطلب حاضر مؤثرهای است که میلان کوندرا بر
ترجمه انگلیسی وروانش هژتکی جای دیگر است
نوشته است هژتکی جای دیگر است^(۱) بعد از رمان
شوشی نوشته شده است دومین اثر از میان آثار
کوندرا است وی نوشتن رمان مذکور را در ۱۹۶۹ به پایان
برد و کتاب برای اولین بار در سال ۱۹۷۳ در فرانسه چاپ
شد کوندرا درباره‌ی چگونگی شکل‌گیری اثر می‌گوید:
«فکر اولیه‌ی این رمان سال‌ها پیش، اواسط دهه‌ی
۱۹۵۰ به ذهن آمد و مقدم طرح و لیبین مشگلی
زیباشناسانه در قالب رمان بود. می‌خواستم
بدانم که چگونه می‌شود زمانی بنویسم که هم
تلف شعر باشد و هم بیان شاهزاده داشته باشد
بیستی هیجان و تحویل شعری را انتظار دهم.»^(۲)
رمان در هفت بخش تدوین شده است که
بخش‌های ۱ و ۲ و ۳ و ۷ درباره‌ی زندگی جوانی شاعر به
نام «پاروسیل»^(۳) و عارض است و بخش دوم رمان
درباره‌ی شخصیت به نام «خاوری»^(۴) است که مدتی از
روایس و روزهای دیگر می‌برد و در واقع در هزار توی روای
زندگی می‌گذرد که در بخش‌های بعدی می‌بریم که خاوری
قهرمان یکی از نوشته‌ها پاروسیل شخصیت اصلی رمان
است و بخش ششم رمان درباره‌ی زندگی مردی چهل
ساله است که فقط در همین بخش از او صحبت می‌شود.
پاروسیل از کودکی از سوی مادر و اطرافیان به شعر
گفتن تشویق می‌شود مادرش می‌خواهد از او یک شاعر
بزرگ بسازد پاروسیل در دوران اوج استالینسم زندگی
می‌گذرد پوشش توسط گشتاب دستگیر و کشته می‌شود
پاروسیل مشتاقانه به حزب کمونیسم می‌پیوندد او جوانی
انسانسانی است. آرمان خواه است و فکر می‌کند که حزب
به آرمان‌هایش تحقق خواهد بخشید او در عین حال
جهان را کلاهی سرور می‌بیند و سرگردان است کوندرا
در جایی می‌گوید «نوشتن این رمان را با تعریفی که به
متزله‌ی بیستی فرضی کار در دفتر چاپ یادداشت کرده بودم
آغاز کردم، سرافورد جوانی است که مادرش او را به
خودمغایی در برابر جهانی که قادر به راه یافتن از نیست
رهتوبن می‌شود»^(۵) پاروسیل با پلیس همکاری می‌کند
و دوست دخترش را با او کورگانه تحویل پلیس می‌دهد به
فصد آن که به انقلاب خدمت کرده باشد هدف نویسنده
در این کتاب همان گونه که خود می‌گوید نشان دادن یک
دوره‌ی خاص نیست «چنین افسوس نبود که من با
نوشتن این اثر، لایه‌ی کشف استالینسم را در سر
داشتیم در ۱۹۶۹ وقتی نوشتن رمان را به پایان بردم
استالینسم رسوایی خاص و عام بود»^(۶) در واقع او
می‌خواهد نشان دهد که چگونه یک مومنت خاص، خواه
کمونیسم باشد و خواه روز ریم و ایسولواوری دیگر.
می‌تواند هیولای انسان را بیچار کند و چگونه در برتو این
مومنت ویژه نظام اوزن‌ها از همه فرد می‌برد.
در این کتاب «هو لوره» از زندگی پاروسیل با
۵ بخش‌هایی از زندگی‌نامه‌ی راسبو کینس، فرسانوف و

۱. هژتک پوسته □ استالینسم می‌شود و می‌بازد

نگفت است.

در نوشته زیور، میلان کوندرا اگرچه دوباره رمان درستی جای دیگر است سخن رانده اما در عین حال موضوع طوفانی را مورد بررسی قرار داده است که در هر زمان و مکانی می تواند موضوع معضلی جنی باشد.

• • •

درستی جای دیگر گفته شده، مستوری است از رسبو که آشنه برتوین آن را در خاتمه ای جهان دور را بیستی نشی آورده است. در توشی دانشجوی ماه مه ۱۹۶۸ فرانسه دانشجویان پاریس این جمله را به عنوان شعارشان بر دیوارهای دانشگاه سوربن نقش کردند. باری، شیوان لویه رمان من دورگاز نسر خانی^{۱۱۲} بود اما وقتی با پیروز مسترضی ناسراسم نسبت به این نام رویه رو شدم، در آخرین لحظه انتشار آن را عوض کردم زیرا آن ها ننگ دانسته که کتاب ما صحت نسبی نیز از نفس فروشی خوش داشت باشد.

دورگاز نسر خانی، دورگاز جوانی است رمان من معضلی این جهان جوانی انسان و نوسید آن چیزی است که روحی تحول یافته می شود. روحی تحولی در برشته انسان جای دارد و یکی از اساسی ترین مقولات هستی شناسی است. نقلی با شعر خانی به شیوان یک نوع غنی از گفتارهای خوب در فانیات جهان وجود داشته است و هستی را میگردانند که سرشته انسان از چنین فانیاتی برآمده است. غایت تمامیت جسم این روحه است.

در این نسر که در اروپا با دانه آغاز می شود شاعر چیزی برهنه می آید که در سوسس تاریخ اروپا حضور دارد گسوستن^{۱۱۳} گسوسه سیزدکی مویج^{۱۱۴} و پرتکین به شیوان خانی از هیت منی طاهر می شوند برنوه^{۱۱۵} مویج، ساداکسوسی و کورکا در نقش سخن گوئی انقلاب طاهر می شوند. هر دو بر تین سونامی از و جهان تاریخی شان فرانسه به نظر می آید دیگران همسوی سترگرگه سائون، اصر و رینکه سیمایی اسطوری بیبا می کنند و به زمین نفسی می رسند. در واقع شاعر خود آن را حیرت تجلی سائونایی است که در کندی نسر خلاص می شود.

اما آن چه بر میآورد اروپایی در تیرتین انیم گفته است ادامه همان میراث نوری غنی صابانی اروپا به معنی به گوش می رسد در تیر قرن اخیر، شاعر سونامی از صحنه نمایشی وسیع و پرهیاهوی جهان گشته است می آن که در ویدوتن حس شود. محو او از صحنه گویا یکی از نشانه های بیماری دوران خطرناک گفتار است که هنوز نمی دانیم آن را چه بنامیدیم. گویی این همه از شوخی نتج دورگاز بوده است که آخرین باری که شاعر اروپایی توانست آن حد در یک برهه ای کوتاه در نقش مجدد اجتماعی اش ظاهر شود صحنه ای اروپایی مرکزی بعد از ۱۹۴۵ باشد که معضلی انقلابات کمونیستی بود. این انقلابات کاتب که از شور انقلابی و اصیل هواداران خود موجد است از روسیه وارد شده بود و توانست به گسک ارتش و پلیس تماس قدرت را فاشه کرده حاکم شود این هواداران به تصور این که این انقلابات جهانی

مطلقاً به آنان ارضی داشت است با شعری رابدالوصف و ایمانی معضلی در مسر آن فراد گرفتند در این برهه از زمان بود که شاعر نیز برای آخرین بار خود را بر سکوی صحنی نمایش احساس کرد. با این خیال که دارد نقش هبستگی اش را در نمایش باشکوه اروپایی بازی می کند. ظفر از آن که کارگردان در آخرین لحظه بر نامه را تفسیر داده و کندی مستقل و پیش یا اختیاری را جایگزین آن کرده است.

من شاهد این دوران بودم دورانی که در مغرب و شاعر دست در دست هم حکومت می کردند^{۱۱۶} یادم هست شاعر ستایش برانگیز فرانسه پش الوار، چگونه دوست اهل پراگش را که عنایت استالینی او را برای چوبی دار فرستاده بود به طور غشی و رسمی محکوم کرد این حاله (که من آن را در زمان خنده و فراموشی توصیف کردم) برای من غمزه ای حاصلی سخنش بود هنگامی که جلاو می کشد عادی به نظر می رسد اما وقتی که یک شاعر آن هم یک شاعر بزرگ در تأیید این جنایت مدح جلاو را می گوید، به ناگهان کل نظام آموزش ها که به نظر از هر گونه خطایی مصون بود از هم فرو می ریزد. هیچ چیز دیگر قطعیت ندارد هر چیزی شکل صاف، برستی برانگیز و در مظان تیرید قرار می گیرد. پیشرفت و انقلاب جوانی، مهر مادری، ختانمان و نیز خود شتر زیر ستون می رود. من در پیش روی خود ما جهانی از آموزش های سست و ناپایدار رویه شعر و رفته رفته در طی سال ها تصویر پارومیل، عشق هایش و مادرش در ذهن شکل گرفتند.

قدم این نیست که بگویم پارومیل شاعر بدی است. چنین نظری توصیفی بسیار سطحی از دانگی او خواهد بود. پارومیل شاعری است استاندارد دارای احساس و تخیلی قوی است. پارومیل جوانی حساس است که در عین حال هیولایی می تواند باشد. هیولایی که به طور بالقوه در همه ما وجود دارد. در من، در تو، در ارسود در سلی، در هرکس در همه مردان جوان، در همه دوران ها و رویه ها می تواند خود را نشان دهد. پارومیل محصور کمونیسم نیست، کمونیسم صرفاً وسیله ای است که این هیولای خفته بیدار شود. کمونیسم چیزی را آزاد کرده که در شرایط عادی در خمیر پنهان ما آرمیده است.

اگرچه داستان پارومیل و مادرش در دوره ی تاریخی خاص اتفاق می افتد و در آن دوره به شکل واضح تصویر می شود ایندین کوچکترین قصد جهولامیز با این حال هدف من توصیف یک دوره ای خاص نبوده است. همانا این دوران را به خاطر خود این دوران و به این دلیل که به آن تعلق خاطر داشته ام انتخاب نکردم. بگویم بل که آن را تعلق ویژه ای برای به نام انسانیت ارسود را مونتور شغای و جوانی تلقی می کنیم^{۱۱۷} به بیان دیگر برای یک رمان نویس هر موفقیت تاریخی، از آماستانگاه انسان شناسی است که در آن بنویسند ستون اساسی اش را مطرح می کند و می خواهد بماند که وجود استالینی

بیست و سه مورد رمان من نیز چنین ستون مطرح شد. فی الحال روحیه فانی بیست و سه شور جوانی بیست و یک مانع چه نقش اسرارآمیزی در شکل گرفتن جهان فاشانه یک جوان دارد و اگر جوانی زمان خاص است چه رابطه ای بین شاعری و آرمان خواهی وجود دارد؟ یا بین آرمان خواهی و شور انقلابی؟ روحیه فانی چگونه خود را در رابطه فاشانه نشان می دهد؟ آیا شکل های خاص از عشق وجود دارد؟ و الخ

البته رمان نوشته نمی شود که به این ستونالات جواب دهد. ستونالات از پیش در خودشان جواب را دارند. همان گونه که هبدرگ می گوید: جوهر انسان شکل ستون را دارد.

پانویسها:

- 1- Life is elsewhere
- 2- Milan Kundera (1986) Life is elsewhere, Translated by peter juma. Faber and Faber, P.311.
- 3- Jaromil
- 4- Xavier

۱. میلان کوندرا (۱۳۳۲) هنر رمان، ترجمه ی پیروز همایون بیور، چاپ دوم نشر گنگو، ص ۸۴

۲. ژوزیان، سائونو (۱۳۳۲) آندیشه های رسانی، گفتگو با میلان کوندرا، ترجمه ی محمد اسدی، نشر به نگار، شماره ۷، ص ۲۵
۳. ماخذ شماره ۵، ص ۸۶
۴. ماخذ شماره ۴، ص ۲۷۹

۵. میلان کوندرا (۱۳۳۱) عشق های خنده دار، ترجمه ی فریخ پیراوی، انتشارات روشنگران
۱۰. ماخذ شماره ۵، ص ۲۵۴
۱۱. ماخذ شماره ۵، ص ۲۱۹

- 12- The Lyric age
- 13- Camoes شاعر هماسرای پرتغالی، ۱۵۱۲-۸
- 14- Mickiewicz، ۱۷۹۸-۱۸۵۵ شاعر لهستانی
- 15- Beranger شاعر فرانسوی فرانسه، ۱۷۳۳-۱۸۰۰

۱۶. ماخذ شماره ۲، ص ۳۷۰
۱۷. ماخذ شماره ۲، ص ۳۷۱

گفتگو با میلان کوندرا، ترجمه ی محمد اسدی، نشر به نگار، شماره ۷، ص ۲۵